

پلاک ۰۱

نشریه بسیج دانشجویی دانشکده برق و کامپیوتر

مدیر مسئول: جمال نظامی پور

سر دبیر: سجاد محمدی

پست الکترونیکی: pelak01@gmail.com

شماره: ۰۱۰۱ || سال: ۰۱۰۱

فروردین ۱۳۹۴

@ چهل تگ سه!

گر مردِ رهِے؛ میانِ خورنِ باید رفت!

آیا انسان ها هم؛ می ترکند؟!!

سالی که گذشت،
سالی که خواهد گذشت!

«صیغه ک هدایت»

@



خطر... خطر... خطر... خطر
«دشمنان مشغول کارند!»



خطر... خطر... خطر... خطر
«دشمنان مشغول کارند!»



گر مردِ رهی؛ میانِ خونِ باید رفت!

نخواست نامی از او برده شود!

اصطلاح مشهوری هست که می گوید:

«There is no free lunch!»

یعنی که «در دنیا هیچ چیز مجانی ای وجود ندارد!»

و همیشه هزینه های دیگری هم به جز هزینه های مالی وجود دارد که شما باید بپردازید. مثالی که برای توضیح این مسئله می زنند این است که شما حتی اگر یک خودرو را در مسابقه برنده شوید، باز هم نباید فکر کنید که این یک هدیه ی کاملاً مجانی است برای شما. شما بعد از این؛ باید برای استفاده از این خودرو، هزینه های دیگری بپردازید. هزینه هایی که قبلاً وجود نداشته اند! یا مثال دیگر و ملموس ترش در همین مدار منطقی خودمان، به قول استاد- یک وقت هایی ما یک سیستم را در سطح های بالا تر و بدون پرداختن به جزئیات مراحل پایینی بررسی می کنیم و این کار فایده ها و قابلیت های خوبی را برای ما به ارمغان می آورد. اما برای رسیدن به این مرحله، مجبوریم که این هزینه را هم بدهیم که دیگر امکان محاسبات دقیق زمان ها برایمان ممکن نباشد. لذا؛ هیچ چیز مجانی در دنیا وجود ندارد و بالاخره یک هزینه ای هست که باید پرداخته شود، ولو غیر مادی. چیزی را بدست می آوریم در عوض از دست دادن چیز دیگری. مسئله ای که در این معامله حائز اهمیت می باشد؛ این است که چه را با دیگری معاوضه می کنیم؟ (چه چیزی را به بهانه ی بدست آوردن چه چیزی می دهیم؟!)

اصل روانشناسی ای هست؛ که می گوید موفقیت و به نتیجه رسیدن، همیشه در گرو صبوری و پایداری ماندن در لحظات سخت و دشواری است که غالباً هم نزدیک ترین لحظات تا رسیدن به پیروزی اند. در قرآن کریم هم خداوند متعال این طور می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا... نُمَّ اسْتَقَامُوا تَنْزَّلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» (۳۰). می گوید کسانی که بعد از ایمانشان، در کوران حوادث و ابتلائات، استقامت می ورزند...

با یک بررسی کوتاه معلوم می شود که انقلاب اسلامی ایران با همه ی انقلابهای دیگر متفاوت است. نه یک انقلاب صرفاً معنوی و فرهنگی است، نه یک انقلاب صرفاً اقتصادی است و نه یک انقلاب صرفاً سیاسی. بلکه یک انقلاب همه جانبه است. مثل خود اسلام. همانطور که اسلام ابعاد معنوی و اخلاقی و الهی دارد و در عین حال ناظر به زندگی مردم است؛ بعد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در اسلام وجود دارد. انقلاب اسلامی هم دارای ابعاد مختلف است و راز ماندگاری انقلاب اسلامی و روزبه روز زنده تر شدن این انقلاب در سطح منطقه و جهان هم، همین ابعاد گوناگون آن است که با نیازهای بشر متوازن و همراه است. و دقیقاً مسئله ی تمام مسئله داران عالم با انقلاب ما، همین خاصیت آن است. استکبار جهانی و دشمنان ملت ایران، با این انقلاب ما (که نه یک انقلاب منفعلانه و درونگرا، بلکه انقلابی است که ویژگی ذاتی اش این است که حیات ایجاد کند و پویا باشد، بجوشد و بجوشاند) دشمن اند. و دقیقاً به

همین دلیل است که نه از دشمنی کردن آنها باید تعجب کرد و یا در آن تردید کرد و نه انتظار عوض شدن خاصیت ذاتی انقلاب اسلامی را داشت. دقیقاً کلید سخن در همین دو واژه نهفته است. «انقلاب»ی که مبتنی بر «اسلام» است. مبتنی بر اسلام بودن، یعنی نخستین اصل و اندیشه ای که ما پذیرفته ایم که بر مبنای آن پیش برویم، چیزی است که با این انقلاب بدست آورده ایم و از آنجا که فری لانچ نداریم، هزینه های زیادی هم پای آن داده ایم. هزاران هزار جوانانی که پر پر شدند، بزرگ مردانی که مدعیان حقوق بشر؛ یک به یک به جرم اندیشه های اسلامی شان از صحنه روزگار حذف شان کردند. چون دقیقاً از مبتنی بر اسلام بودن اندیشه شان هراس داشتند. حق و حقوقی که از ما به تاراج بردند و به روی خودشان هم نیاوردند. سال ها تحریم های سخت و سنگینی که به قول خودشان اگر بر هر کشور دیگری اعمال می شد تا به حال هزار باره از هم پاشیده بود، تا چه رسد که بخواهد بر سر آرمان و عقیده اش بماند! چه تهمت ها و بی حرمتی ها که در دادگاه های بین الملل ما را بدان متهم کردند. چه دسیسه ها که چیدند و چه هزینه ها که کردند... آنچه که سی و اندی سال است که در این کوران حوادث و ابتلائات ما را از تمام این مصائب عبور داده، همان عنصر «استقامت»ی که خداوند شرط رسیدن به بشارت بر بهشت قرار داده است. و چه فرقی کرده است حالا، دشمن هنوز همان دشمن است و آرمان ما هنوز همان آرمان است. همان آرمانی که این انقلاب را از تمام انقلاب های دیگر متمایز و برجسته می کند. چه کسی می گوید که جنگ به پایان رسیده است؟ چه کسی می گوید که دیگر به جهاد نیاز نداریم؟ چه کسی می گوید که دشمن ما بی خیال دشمنی اش شده؟ یا از آن خسته شده تا ما آسوده خاطر به آراستن تمام دنیا با اسلام ناب محمدی بپردازیم؟ تنها چیزی که عوض شده است سنگر مبارزه ای است که در آن باید هزینه های خواسته متعالی مان را بپردازیم. هزینه هایی که پرداختنشان در یک نگاه کلان و معرفت شناختانه و ارزش مدارانه، در برابر آنچه که بدست آورده ایم و بدست خواهیم آورد؛ یک معامله ی سراسر سود و منفعت است. که «إِنَّ... اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ... وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنْ... فَاسْتَشِرُوا بِنِعْمِكُمُ الَّتِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». هر چند که بالاخره هزینه دادن هم سختی هایی داشته باشد. سنگر ما امروز، سنگر عزت و اقتدار ما و سنگر اقتصاد ماست که دشمن ما می خواهد به بهانه ی آن و در خلال آن ما را از میدان به در کند. اما بالاخره آن کشور هایی هم که با اهداف مادی و دنیوی می خواستند که به پیشرفتی برسند، مثلاً در اقتصادشان، پایداری آنقدر سختی ها را تحمل کردند تا آنکه آموختند که چطور روی پای خودشان بایستند. و حالا ما که آرمان مان، آرمان های متعالی و حیات بخش اسلامی است که منادی آزادی و برابری و برادری تمام انسان ها و به هدف والای خلقت آدمی رسیدن تمام آنها است؛ چرا نتوانیم که از این گردنه ها هم عبور کنیم؟ و نباید که هراسی به دل راه داد و یا نگران بود از دشمنی کردن دشمنان، وقتی که «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

سالی که خواهد گذشت!

سالی که گذشت!

سال «اقتصاد و فرهنگ، با عزم ملی و مدیریت جهادی» هم تمام شد. همچون تمام دیگر سال‌ها! سالی که از چهار قسمت مهم نامش؛ فقط لفظ اقتصادش را فهمیدیم. البته آن را هم ناقص! چرا که به ارتباط آن با دیگر قسمت‌ها توجه نکردیم. توجه نکردیم که رهبر فرمودند: «... الان درباره‌ی تولید داخلی حرف می‌زدیم؛ اگر بخواهیم مصرف تولیدات داخلی به معنای واقعی کلمه تحقق پیدا کند، باید فرهنگ [مصرف] تولید داخلی در ذهن مردم جا بیفتد. اگر بخواهیم مردم اسراف نکنند، بایستی این باور مردم بشود؛ این یعنی فرهنگ...» و این یعنی، گشایش در اقتصاد هم از مسیر فرهنگ می‌گذرد. ما این را نفهمیدیم که پیشرفت در اقتصاد عزم ملی می‌خواهد. باید همه مردم بخوانند و این خواستن را در عمل هم نشان بدهند. اقتصاد را با مذاکره نمی‌شود درست کرد و ما این را هم نفهمیدیم! و البته این را نفهمیدیم اقتصاد و فرهنگ نیاز به مدیران خوب دارد، ولی باز این را نفهمیدیم که مدیریت را همایش مبارزه با فساد نمی‌تواند درست کند!

البته که مقصر دولت نیست. دولت به عنوان سازمانی که بیشترین بودجه کشور را هزینه می‌کند، اگر حتی در مقام حرف هم؛ در حوزه فرهنگ شعاری برای گفتن نداشت، باز می‌گویم که دولت مقصر نیست!

مقصر دولت و دولت‌های قبلی‌ای هستند که همچون اورانیوم غنی شده، برای کشور؛ بسته‌های غنی شده‌ی فرهنگی ساختند! **ای کاش** سانرفیوژی برای غنی‌سازی فرهنگی نیز می‌داشتیم. تا به وسیله آن فرهنگمان را غنی‌سازی کنیم و درصد خلوص فرهنگمان را بالا ببریم. و **ای کاش** تر این که آمریکا و اروپا نیز برای جلوگیری از دست‌یابی ما به بمب فرهنگی^۱ و دفاع از حقوق بشر؛ ما را تحریم فرهنگی می‌کردند. اگر چنین می‌شد؛ می‌توانستیم تیم مذاکره‌کننده کشورمان را بفرستیم تا همچون سایر زمینه‌ها، در این زمینه نیز از حقوق ملیمان دفاع کنند. ای کاش تحریم فرهنگی بودیم. تا دولت حسن روحانی همچنان که ما را از رکود عبور داد، از روی معضلات فرهنگی هم عبور می‌داد! و فتح بابی در این زمینه حاصل می‌شد، تا مجبور نباشیم با دستی خالی - حتی از شعار - به استقبال سال جدید برویم.

البته با کمی تأمل می‌توان دریافت، که هر چند؛ **ای کاش** ما محقق نشد ولی **ای کاش** تری که در بالا ذکرش رفت، در عرصه عمل محقق شد. اروپا و به طور خاص آمریکا حتی یک لحظه هم از برنامه‌های خود در راستای کاهش غلظت فرهنگ ما دست برنداشتند. و قوز بالا قوز آن جاست که در مورد تحریم‌های فرهنگی، حتی کنگره و سنا هم هیچ تفاوت نظری ندارند. و کاملاً متحد می‌باشند. و این موجب می‌شود که اندکی تأمل نکنند و یک لحظه هم تحریم‌ها به تعویق نیندازند! حتی آن لحظه که ما مشغول عبور از رکود بودیم، یا آن زمان که با جان کری قدم می‌زدیم و در تمام آن لحظاتی که سخن اول سال نود و سه رهبر را فراموش کرده بودیم که فرمودند: «**عزیزان**

فرهنگ و صف‌آرایی فرهنگی در مقابل دشمن آن چیزی است که بنده هم اگر در راه آن کشته شدم، احساس می‌کنم که در راه خدا کشته شده‌ام. هرکس در این راه کشته شود، در راه خدا کشته شده و هرکس در این راه، زحمتی متحمل شود، در راه خدا متحمل شده است. مسأله، مسأله‌ی کوچکی نیست... نقش فرهنگ به نظر من یک نقش تعیین‌کننده و اساسی است و ما امروز مورد تهاجم هستیم. «سیدعلی خامنه‌ای»

من! فرهنگ از اقتصاد هم مهم‌تر است. چرا؟ چون فرهنگ، به معنای هوایی است که ما تنفس می‌کنیم؛ شما ناچار هوا را تنفس می‌کنید. چه بخواهید، چه نخواهید. اگر این هوا تمیز باشد، آثاری دارد در بدن شما. اگر این هوا کثیف باشد، آثار دیگری دارد. فرهنگ یک کشور مثل هوا است؛ اگر درست باشد، آثاری دارد.» حتی در آن لحظه‌ها هم غریبان خوب فهمیدند که چگونه سر ما را مشغول مسائل دسته دوم کنند و مسائل دسته اول را؛ خود بر ایمان راه حلی ارائه نمایند. گویا آن‌ها خوب سخنان رهبرمان را گوش داده بودند! آن‌جا که رهبر فرمودند: «**بنابر این تمرکز دشمنان بر روی فرهنگ بیشتر از همه جا است. چرا؟ به خاطر همین تأثیر زیادی که فرهنگ دارد. هدف و آماج تحرک دشمنان در زمینه‌ی فرهنگ، عبارت است از ایمان مردم و باورهای مردم. مسئولان فرهنگی، باید مراقب رخنه‌ی فرهنگی باشند؛ رخنه‌های فرهنگی بسیار خطرناک است؛ باید حساس باشند. باید هشیار باشند.**» یعنی غرب هم فهمیده است که این نفوذ فرهنگی است که می‌تواند او را به اهدافش برساند. البته که این را هم خوب فهمیده، که باید مردم و مسئولین را به مسئله‌ای دیگر مشغول کند و گرنه نمی‌شود! مسئله‌ای همچون اقتصاد! رهبر کبیر انقلاب نیز من بعد از این؛ باید توجه کنند که نکته‌های ناب را نباید در ملاء عام مطرح کنند. چرا که مبادا آن شود که در بالا شرحش رفت! (مورد استفاده‌ی دشمنان قرار بگیرد!)

رهبر در پایان سخنان خود، در پایان حرف‌هایشان فرمودند: «**امروز و از روزهای اول انقلاب، دستگاه‌های تبلیغات، همه‌ی توش و توان خود را گذاشته‌اند برای اینکه مردم را نسبت به پایه‌های این انقلاب بی‌اعتقاد کنند. این کار فرهنگی است؛ ایمان مردم را مورد تهاجم قرار دادند، باورهای قلبی مردم را مورد تهاجم قرار می‌دهند؛ این را نمی‌شود انسان ندیده بگیرد.**» اما باز هم؛ این دولت یازدهم بود (همچون بسیاری از دولت‌های گذشته) که در عرصه عمل نشان داد؛ کار **نشد** ندارد!

بهر حال و با تمام این تفاسیر؛ امیدوارم در سالی که پیش رو داریم، کمی هم به سانترفیوژهای فرهنگی فکر کنیم. دستگاه‌هایی که درصد خلوص فرهنگیمان را زیاد می‌کنند. کمی هم به فکر غنی‌سازی فرهنگی ملت باشیم. فرهنگی که روز به روز در حال رقیق شدن است.

بله، سالی که گذشت، دیگر گذشت! اما خوب است؛ سال پیش رو را در یابیم. که این نیز خواهد گذشت!

۱. بمبی که اگر به شهری بخورد، تمدن مردم آن شهر را زیر و می‌کند!

آیا انسان ها هم؛ می ترکند؟!}

علی بهرامی
کارشناسی برق ۹۱

... اول از همه این که؛ آرزوهای بلند بسیار نهی
نننده اند. و این به این معنی نیست که آرمان نداشتنه
باشنیم، آرزوهای دور از دست رس نهی نننده اند، و دوم
این که قناعت کنیم.



مدتی داشتیم به این سوال فکر می کردم: آیا انسان ها هم می ترکند؟ می دانم که بسیاری از آدم ها، از فرط خوردن مرده اند. ولی نمی دانم واقعا این کلمه ی ترکیدن در مورد آن ها اتفاق افتاده؟ یا لا اقل بخشی از آنها، مثل روده ای یا معده ای ...

یک واقعیتی که در مورد انسان وجود دارد، و فروید هم مثل من به آن معتقد است، این است که انسان سیری ناپذیر است. انسان اگر در خود تامل کند ناگزیر فنا ناپذیری خویشتن را می پذیرد. و این اتفاق بدی است.

صدام را ببینید، اگر با اغماض خوبی او را انسان در نظر بگیریم، اگر تمام این کره ی خاکی را تصرف می کرد، و احتمالاً تمام انبای بشری جلوی رژه می رفتند، باز هم راضی نمی شد! در واقع بسیاری از ما این احساس را در مقیاس کوچکش تجربه کرده ایم. اگر اهل بازی های رایانه ای باشید، عموماً بازی هایی که در این مورد هستند (مثل بازی تمدن اثر سید می یر) وقتی تمام می شود یا از زمانی بیشتر بازی می کنید، یک احساس؛ «خوب حالا چی» به شما دست می دهد که واقعا در قالب جملات قابل وصف نیست.

شما همه ی دانش بشری را کسب کرده اید، رهبر های جهان را شکست داده اید، ولی آخرش هیچ اتفاق خاصی نمی افتد. یا لا اقل آن چه که انتظارش را داشتید اتفاق نمی افتد. صحبتیم این است که یک مشکلی در این دنیا وجود دارد. و آن این است که هر چیزی محدود و پایان پذیر است، الا این حرص ما؛ که تمامی ندارد.

حال بیایید به این زندگی نگاه کنیم. همواره چیزهای بهتری برای تهیه وجود دارد. رویاها در حال بزرگتر شدن هستند و ما داریم تند تر و تند تر دنبال آرزوهایمان می دویم. غافل از این که همچنان که بالاتر گفتم، ما هیچ وقت به این شرایط آینده (آرزوهایمان) راضی نمی شویم. بدون آن که فکر کنیم در حال تلاش برای چیزی هستیم که ما را راضی نمی کنند.

در میان سبک های زندگی، اسلام نظریه ی ویژه ای در زمینه ی آرزو و میل دارد. اول از همه این که آرزوهای بلند بسیار نهی شده اند. و این به این معنی نیست که آرمان نداشتنه باشیم، آرزوهای دور از دست رس نهی شده اند. و دوم این که قناعت کنیم.

در مورد همان ترکیدن از سر خوردن، این ترکیدن از غذا نیست، از طعم نیست. از میل انسانی است. و تنها کسی که می تواند انسان را از ترکیدن نجات دهد خود انسان است.

انسان ها هم می ترکند، و این واقعیتی است.

هر چیزی محدود و پایان پذیر است،

الا این حرص ما؛ که تمامی ندارد.

ما هیچ وقت به این تنهایی
آینده (آرزوهایمان) راضی نمی
شویم.

یار مهر

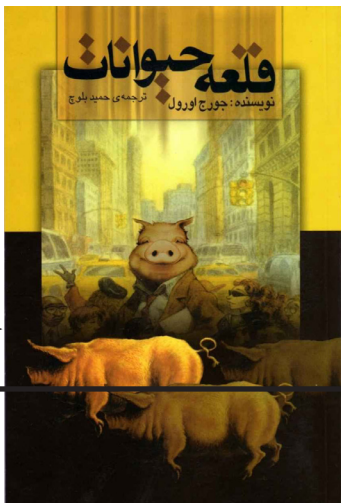


از اونجا که می‌دونیم شما بزرگواری که تو هر شماره با ما همراهی و شماره قبل رو هم فوندی و به مقدار بسیار زیادی بعد از فوندن مطلب شماره پیشمون، آبنبات یا تشکیلات، (اگه نفوندی برو بشون فب!) هیجان و اشتیاق فوندت بالا رفته و «مورد تشکیلات و کار تشکیلاتی کلی سوال تو ذهنهت ایبار شده، از اونجایی که ما می‌دونیم شما پر از دغره ای و دنبال این هستی که بطوری میشه موثر بود و کار ها رو پیش برد. از اونجایی که می‌دونیم کتاب های خوب تو این زمینه کم اند و فاطر شما برای ما عزیزه و وقتتون برای ما ارزشمند، گفتیم تا تنور این اشتیاق و کنهکاوای داغه، کتاب مناسب رو پوسبونیم که فکر مبارک بیشتر از این تو سر رگمی نمونه! فاصله اگه دنبال یه نقشه راه خوب و کامل و یه مربع مطمئن هستین، اگه می‌خواهین کار بلد بشین، اگه می‌خواهین راه و پناه کار و لزوم و وظیفه هاتون رو بشناسین و یاد بگیرین، اگه کار تشکیلاتی برای شما دغره هست و می‌خواهین برونین که چرا و بطور بعضی ها این براشون دغره میشه، اما برای بعضی های دیگه فاشون فاز بی تفاوتیه! پیشنهاد ما به شما یاران عزیز و دوستان صمیمی، یک کتاب کم هم و مقویه، به نام:

«کار باید تشکیلاتی باشد»

فوندن این کتاب برای هر موجود دغره مند یا متی خود دغره مند پنداری مستتب موکر «رعد و اوجده است»

مجموعه بیانات مقام معظم رهبری درباره شکل و کار تشکیلاتی، که به همت موسسه شهید کاظمی و به کوشش محمود زارعی جمع آوری و منتشر شده است. از عناوین این کتاب می‌توان به ضرورت کار تشکیلاتی، آثار و برکات کار تشکیلاتی، شاخص‌ها و باید‌های تشکیلات موفق انقلابی، آفت شناسی کار تشکیلاتی، وظایف مدیر تشکیلات و اعضا، نمونه‌های موفق تشکیلات انقلابی، جبهه فرهنگی انقلاب سازماندهی می‌خواهد و ... اشاره کرد که کاملاً بصورت کاربردی، دسته‌بندی و پردازش شده است.





مان، کتاب! :

اسماعیل (اثر امیرحسین فردی)، شرح مبارزات یک جوان و شیفتگی او نسبت به انسانیت و آزادی و اسلام است. اتفاقات این داستان در بستر انقلاب اسلامی شکل می گیرد. و اسماعیل قصه را از روزهای بیزاری از درس و ترک تحصیل و قهوه خانه نشینی و بیکاری و استخدام در بانک شاهی، تا عاشق دختری شدن و سردرآوردن از مسجد و انقلاب و تا روحانی شدنش، لطیف و دل نشین روایت می کند. گویی که اسماعیل خودت باشی و قصه قصه ی خودت. داستان تا رسیدن به سالهای ۵۵ و ۵۶ به پایان خود نزدیک شده، اما به اتمام نمی رسد...

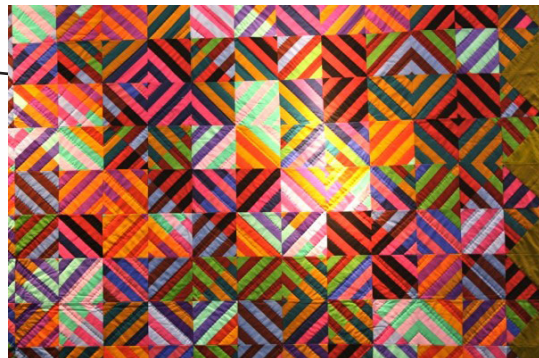
باران ریزتر شده بود. دستش روی پیچ شیر مانده بنست. به صرافت وضو گرفتن افتاد. به سرش زده بود که نماز بخواند. باید کرده بود اول دستبایش را بشوید یا صورتش را؟ مردد ماند. بعد با خود گفته خب معلوم است آدم عاقل اول دستبایش را می شوی بعد هم صورتش را! آرنج و ساعدش را زیر شیر آب گرفت. بعد هم چند مشت آب به صورتش زد. مسح سر و پا را هم باجمله کشید. یادش افتاد که اشتباه کرده است، اول باید صورتش را می شست، بعد دستبایش را. زورش آمد دوباره از اول شروع کند. سرش را به طرف آسمان گرفت تا قطره های باران صورتش را بشوید. باران ریزتر به صورتش بارید. قلقلکش آمد. خنده اش گرفت و گفت: «عجب وضویی! قبول قبول!»



اثر اریک آرتور بلر (با نام مستعار جورج اورول)، نویسنده و روزنامه نگار انگلیسی که این شاهکار داستانی را که نشان از مهارت، هنرمندی و نبوغ بالای او دارد، در سال ۱۹۴۵ منتشر کرده است. وی در این کتاب که در وانفسای جنگ جهانی دوم نوشته شد است، با پرداختن به روایت نمادینی از انقلاب هیوانات یک مزرعه به رهبری گروهی از آنها، علیه ظلم و سوءاستفاده ای که از آنها می شود و در ادامه داستان سرنوشت و تمولات انقلاب آنها، زشتی، کثیفی و غیر انسانی بودن فضای حاکم بر بیجه های نبرد کمونیست های پیرو استالین در برفور با مخالفان خود را به صورت غیر مستقیم به تصویر می کشید و به نقد این واقعه که شعار «انقلاب کارگری و حکومت زهمتکشان» برای قدرت و سلطه بر دیگران استفاده می شود، می پردازد. به جرئت می توان گفت که به لحاظ طراحی داستان و موضوع و استفاده از نمادها، یکی از شاهکارهای ادبیات جهان است که خواندن حداقل یک بار آن ارزش صرف وقت و توبه را قتما دارد. اگر تا به حال به سراغش نرفته اید، بد نیست که اینبار امتناش کنید، شبیه مس فوردرن یک هندوانه ی فنک در ظل آفتاب تابستانی قطعاً لذتبخش خواهد بود!



چهل تکه سه!



سارا زارعی
کارشناسی برق ۹۱

تکه ی شماره یک) چهل تکه دوزی، فرآیندی است که طی آن؛ قطعات ریز و درشت و رنگارنگ پارچه های مختلف به یکدیگر دوخته می شوند. و چون تکه های بسیار زیادی از این پارچه ها و قطعات در کنارهم قرار می گیرند، به آن چهل تکه می گویند.

(دو) جاذبه چهل تکه دوزی در تناسب رنگها و اندازه آنها با یکدیگر است. که هرقدر متناسب تر باشند؛ محصول نهایی زیبا تر و دل نشین تر می شود.

(سه) سبک زندگی؛ به معنای شیوه زندگی خاص یک فرد، گروه ویا جامعه است. سبک زندگی مجموعه ای از طرز تلقی ها، ارزش ها، شیوه های رفتار، حالت ها و سلیقه ها را در برمی گیرد. موسیقی عامه، تلویزیون، آگهی ها و... همگی تصویرها و تصویرهایی بالقوه از سبک زندگی فراهم می کنند.

(چهار) یکی از ابعاد پیشرفت با مفهوم اسلامی؛ عبارت است از سبک زندگی کردن، رفتار اجتماعی و همچنین شیوه ی زیستن. این یک بُعد مهم است. ما اگر از منظر معنویت نگاه کنیم - که هدف انسان، رستگاری و فلاح و نجات است- باید به سبک زندگی اهمیت دهیم. اگر به معنویت و رستگاری معنوی اعتقادی هم نداشته باشیم، برای زندگی راحت و زندگی برخوردار از امنیت روانی و اخلاقی، باز پرداختن به سبک زندگی مهم است. (پنج) بحث درباره ی مسائل سبک زندگی، اظهارنظر، موافقت و مخالفت، در مواد گوناگون؛ اینها بحثهایی است که دانشگاه را زنده و بانشاط نگه میدارد. اینجور بحثهای مهم و ناظر به واقعیتها، خون در رگهای این پیکره ی عظیم جاری میکند.

(شش) در انقلاب، در این بخش؛ پیشرفت ما چشمگیر نیست. در این زمینه، ما مثل بخش های دیگر حرکت نکردیم. پیشرفت نکردیم. خوب، باید آسیب شناسی کنیم. چرا ما در این بخش پیشرفت نکردیم؟ (هفت) چرا آمار طلاق در کشورمان زیاد است؟ چرا روی آوردن جوانها به مواد مخدر زیاد است؟ چرا در روابط همسایگی مان و با افراد دیگر رعایت حقوق لازم را نمی کنیم؟ چرا صله ی رحم در بین ما ضعیف است؟ الگوی تفریح سالم چیست؟ نوع معماری در جامعه ی ما چگونه است؟ طراحی لباسمان چگونه؟ مسئله ی آرایش در بین مردان و زنان چگونه است؟ در بین ما دروغ چقدر رواج دارد؟ چرا پشت سر یکدیگر حرف میزنیم؟ علت کارگریزی، پرخاشگری و بی صبری در میان بعضی از ماها چیست؟ در رسانه ها و اینترنت چقدر مراعات میشود؟ چقدر به قانون احترام میکنیم؟ وجدان کاری و انضباط اجتماعی در جامعه چقدر وجود دارد؟ محکم کاری در تولید و تولید کیفی چقدر مورد توجه است؟ چرا برخی از حرفها و ایده های خوب، در حد رویا و حرف باقی میماند؟ چرا به ما میگویند که ساعات مفید کار در دستگاه های اداری ما کم است؟ مشکل کجاست؟ چرا در بین بسیاری از مردم ما مصرف گرایی رواج دارد؟ آیا مصرف گرایی افتخار است؟...

(هشت) ایام عید فرصت مناسبی است تا به بهانه ی یک پیاده روی عصرانه هم که شده، بعد از مدت ها سری به خیابان های شهر و ویتترین مغازه ها بزنم. خدای من! باورم نمی شود! این همه تغییر در سلیقه ی مردم؟؟ چرا؟ چگونه؟ کی؟؟...

به ندرت و به زحمت می شود یک کالای مناسب و منطبق بر معیار های سبک زندگی اسلامی و قرآنی (هم چون اصول سادگی و قناعت و متانت و برج نبودن و کیفیت و...) که از همه لحاظ به دل بنشیند را پیدا کرد ... (نه) این همه تجمل گرایی و تنوع طلبی آدم را به فکر فرو می برد. دید و بازدید های عیدانه هم بهت و حیرت



آدم را تشدید می کند. خانه هایی که هر سال از فرق سر تا نوک پا؛ با سال پیششان فرق می کنند. و رقم های میلیونی که صاحبان خانه ها به راحتی و با افتخار بیان می کنند که صرف این تغییر ها شده است. اوج تعجب ماجرا آن جایی است که همین افراد با دل پر سوز و گلایه ای چنان از وضعیت فقر و بی کاری و سختی های ازدواج و مشکلات قشر ضعیف جامعه مرثیه می سرایند که ای امان از این همه دست ناپاکی کارداران و دزدی های فلان و فلان که مملکت را بی چاره کرده و حق ما را خورده و ما ضعیف نگه داشته شدگان بی چاره را یکی بیاید نجات بدهد. و همه اش تقصیر بی برنامه گی دولت ها است و الکی دروغ می گویند به مردم و همه اش زیر سر خودشان است و ما این وسط هیچ کاره هایی هستیم که فقط حقمان خورده می شود!!!

ده) مجدداً به برکت ایام نوروز، توفیقی دست می دهد که ساعاتی مختصر از روز را از برنامه های غنی رسانه ی ملی بهره مند شویم! عرضی نیست. فقط

چند سوال: این همه باز پخش برنامه ها، دقیقاً چرا؟! و یک پیشنهاد: خوب است که مسئولین این را هم در دستور کار قرار بدهند که به عنوان یک ملت فرهیخته و با فرهنگ غنی، تبادلات فرهنگی با سایر کشور هایی که فرهنگ شان ضعیف تر است را هم داشته باشیم تا خیر ما به آنها هم برسد! مثلاً بد نیست که چند موردی هم از سریال های کشور کره را به جدول پخشمان اضافه کنیم تا مردم مان متوجه بشوند که خودمان عجب فرهنگ قوی تری داریم...! کسی نداند؛ فکر می کند پیچ تلویزیون کره را باز کرده است! واقعاً که این همه اصرار بر فیلم های بی محتوای کره ای، چرا؟؟؟ صرف نظر از تمام تاثیرات و بیهودگی شان، فردا لطفاً کسی نیاید پرسد که پس اسطوره ها و نماد های خودمان کی از یاد رفتند؟ این همه برنامه ی تبلیغاتی و ترویج مصرف گرایی، این همه القا نیاز های کاذب و استفاده تبلیغاتی از زنان، این همه سریال های بی محتوا و صرفاً سرگرم کننده، چه نتیجه ای دارند به جز تدریجاً و آهسته و بی سر و صدا بنا کردن و رواج دادن یک سبک زندگی بی ریشه و در هم ریخته؟

یازده) کودکان را می بینی، نمود تاثیرات رسانه ها و سبک زندگی های غلط ما چقدر درشان مشهود است. کودکانی که هنوز حرف زدن را درست نیاموخته اند؛ بر آخرین ژورنال های آنچنانی مد روز دنیا و فضا های مجازی مثل کف دستشان مسلط اند! به لطف خشن ترین بازی های کامپیوتری ممکن، بی اعصاب و بی حوصله اند. حوصله ی تفکر ندارند و به جایش تا دلت بخواهد قوه ی تخیلشان فعال است. به شدت مصرف گرا و بی منطق شده اند. کتاب و مطالعه هم دیگر جذابیتی برایشان ندارد...

دوازده) باز هم مثل همیشه پای افراط و تفریط در میان است! وابستگی خانواده ها به فضای مجازی همه ی ما را وارد دنیای دومی کرده که بهایش بطالت و هدررفت عمر هایی است که بازگشتی بر آنها نیست...

سیزده) سال نو شده است. در و دیوار شهر ها و ادارات و... پر شده از بنر های بزرگ مقیاس و رنگ وارنگی که هر کس و هر جا سعی کرده مال او خوش آب و رنگ تر به نظر برسد. «سال همدلی و همزبانی دولت و ملت مبارک» جای اندیشه دارد که این وسط، چقدر ظریف؛ محتوا دارد قربانی ظاهر می شود و آب هم از آب تکان نمی خورد. چه دردی دوا می کند این همه پرداختن به ظواهر؟

چهارده) فرهنگ حاکم بر غذا خوردنمان چیست؟ هرچه طعم های عجیب و غریب تر و جدید تر بهتر؟! یا آنکه رعایت حق و حقوق سلامت و بدن؟ فارغ از تاثیرات آنچه که می خوریم بر روح و اخلاق و شخصیت و رفتارمان. پانزده) این همه بی حوصلگی ها در رفتار ما، تبلی های، سستی ها، بی برنامه گی ها و بی هدفی های ما نسل به اصطلاح جوان. زندگی هایمان شده حکایت هرچه پیش آید خوش آید! مرجع اصالت و اولویتمان شده لذت بخش تر بودن و آسان تر بودن. منفعت



خودمان و سریعتر به نتیجه رسیدن! ما اسما؛ بندگان خدا و رسماً بندگان نفس شده ایم. اینطور که می رویم راهمان به ترکستان هم نمی رسد چه رسد به بهشت و مقام رضا!

تکه ی شماره چهل) سبک زندگی حال حاضر ما و جامعه ی ما؛ شده است حکایت همان چهل تکه ای که هر تکه اش را از یک جا گرفته ایم. یکی را از سنت و یکی را از مردنیتنه. یکی از مذهب و یکی از غیر آن. یکی از غرب و یکی از شرق! بی آنکه ببانندیشیم که آیا اصلاً این تکه ها درکنار هم زیبایی و کارآمدی ایجاد می کنند یا نه. بی آنکه رعایت تناسب اندازه ها را بکنیم که قانون اصلی به یک چهل تکه زیبا و موزون رسیدن است. یک لحظه از زندگی خودمان قدمی بالاتر بگذاریم و خودمان از بالا نظاره گر چیزی باشیم که هستیم. در هر تکه از این چهل تکه تامل کنیم؛ که از کجا آمده و چرا آمده است. و تاثیرش در مجموعه ی نهایی چیست؟ از اندیشه مان و اعتقادمان یا غیر آن؟ چقدر مبتنی بر مذهبی است که اولین آموزه هایش این گونه اند؛ که طاعت اوست که غنا می آورد نه تنوع طلبی های بی حد و مرزی که ما در پیش گرفته ایم تا به ظن خودمان هرچه غنی تر به نظر برسیم. عناصر سازنده روش هایی که ما در زندگی مان اتخاذ کرده و در پیش گرفته ایم، از کجا نشئت گرفته اند؟ و نهایت امر ما را به کجا می رسانند؟ قدری ببیندیشیم که آنچه در حال حاضر موجود است، شایسته ی هویت انسانی و مسلمانی ما می باشد یا نه؟ وقت آن رسیده است که لااقل خودمان در این زمینه به فکر خودمان باشیم. به انتظار دیگران نشستن، راه به جایی نمی برد. هر که باید تغییر را از خودش شروع کند.

«صحیفه ک هدایت»



امام لب می گشاید:

«پروردگارا درود فرست بر محمد و آل اطهارش. و ما را به سوی توبه؛ که محبوب و پسندیده توست، بازگردان. و اصرار در گناه و پافشاری در عصیان را که ناپسند توست از ما دور ساز.»

و چراغهایی که راه مبارزه با خواهشهای نفسانی را به ما نشان میدهد و ما را از پیروی از آنها باز می دارد:

«بار خدایا من داخل در صبح و داخل در شب می شوم. در حالی که؛ عمل و کردارم را اندک می بینم. کردارم مرا هلاک ساخته و هوای نفس و خواهش تباهم گردانیده، شهوات و پذیرفتن خواهش های نفسم مرا بی بهره نموده است.»

امام سجاده (ع) زیور و زینت پرستندگان بود. و من هیچ پرستنده ای را نیافتم که این چنین زیبا با معبود خویش سخن بگوید. و این چنین خود را اندک ببیند و خود را غرق در عبودیت پرودگار خویش یابد.

و من خود می دانم؛ که تو بندگی را به انتها رسانده ای. و من با نادانی ام تنها سخنان و دعاها را به کنجی سپردم و دلم را بستم به آنچه که تنها مرا از تو و معبود تو دور ساخته.

و اینک ای امام من؛ دستم را بگیر تا بتوانم بشناسمت و قلب و زبانم بگوید آنچه را تو گفتی ای. زیور پرستش کنندگان و ای زیباترین روح پرستنده... .

نیرو عنایت فرما. و در برابر عیب جوانی که بر من عیب جوئی و دشنام گوئی کنند، قدرت تکذیب؛ و در برابر خطر تهدید دشمنان، به من امنیت عنایت فرما...».

و چه کسانی؛ جز حاکمان غاصب مدینه بودند که امام؛ مورد ستم، ستیزه جویی، عناد، بد اندیشی، فشار، آزار و تهدید آنان قرار داشت؟ امام سجاده (ع) در دعای عرفه چنین می فرماید: «خدایا این

مقام (خلافت و رهبری امت اسلامی که اقامه نماز در روز عید قربان و روز جمعه و ایراد خطبه از شئون آن است) مخصوص جانشینان و برگزیدگان تو، و این پایگاه ها، از آن امنای تو است. که آنان را در رتبه والایی قرار داده ای. ولی ستمگران (همچون خلفای ستمگر اموی) آن را بزور؛ غصب و تصاحب کرده اند... تا آنجا که برگزیدگان و خلفای تو مغلوب و مقهور گشته اند. در حالی که می بینند احکام تو تغییر یافته، کتاب تو از صحنه عمل دور افتاده، فرائض و واجبات دستخوش تحریف گشته و سنت (راه و رسم) پیامبرت متروک گشته است.

خدایا دشمنان بندگان برگزیده ات از اولین و آخرین و همچنین اتباع و پیروانشان و همه کسانی را که به کارهای آنان راضی هستند، لعنت کن و از رحمت خود دور ساز.»

در این دعا امام با صراحت از مسئله امامت و رهبری امت، که اختصاص به خاندان پیامبر دارد و غصب شدن آن توسط ستمگران یاد می کند.

و مردم اگر درک می کردند؛ آنچه که در این دعاها نهفته است هرگز زیر بار ظلم ستمگران نمی رفتند. و دنیا و آخرت خود را به بهای عمر بیشتر نمی فروختند.

چراغهایی که راه توبه و بازگشت به سوی خداوند را به ما نشان می دهد. آنگاه که

سپاس شایسته خدایی ست که هیچ گاه ما را به حال خود رها نکرده است. خدایی که دستمان را گرفت تا راه را گم نکنیم. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: مثل اهل بیت من در میان امتم؛ همانند کشتی نوح است. هرکس به آن کشتی درآمد نجات یافت و هرکس به آن کشتی پناه نبرد غرق گردید.

تقدیر خداوند اینگونه بود که چهارمین حجت خدا؛ در کربلا باشد ولی جان گرامی اش راه بیماری اش حفظ کند. تا پس از امام حسین (ع) امامت امت را بر عهده بگیرد. امام زین العابدین ۳۵ سال ناخدای این کشتی بود. ۳۵ سالی که پر بود از اختناق و انحراف. بطوری که اگر کسی نام نیکی از اهل بیت پیامبر می برد شکنجه ای سخت در پیش داشت. و امام سجاده (ع) هم راه مبارزه را در پیش گرفتند. مبارزه ای از جنس بیداری. همان هدفی که تمامی ائمه بخاطرش شهید شدند.

امام سجاده (ع) در صحیفه سجاده دعاهایی را تعلیم می دهند که شاید در نگاه اول آن ها را مناجات یک بنده خدا با معبود خویش پنداریم. اما در نهان تک تک کلمات، این دعاها ی پر سوز و گداز؛ چراغ هدایتی روشن می باشند.

چراغ هایی که راه مبارزه با ستمگران و زیر بار ستم نرفتن و آزادگی داشتن را به ما نشان می دهد.

به عنوان نمونه، امام در دعای بیستم (دعای مکارم الاخلاق) چنین می فرماید: «خدایا بر محمد و خاندانش درود فرست.

و مرا بر آن که بر من ستم کند، دستی (نیروی)، و بر آن که با من ستیزه جوید؛ زبانی (برهانی)، و بر کسی که با من دشمنی و عناد ورزد پیروزی عطا کن. و در برابر آن کس که نسبت به من، به حيله گری و بد اندیشی بپردازد، راه و تدبیر؛ و در برابر آن که بر من فشار و آزار رساند،

از قدیم گفته اند: تا تنور داغ است، نان را باید چسباند! وجدان انسان همچون تنوری است که همیشه داغ است! پس اگر قرار باشد حرفی زده شود که مخاطبش وجدان افراد باشد، این حرف تاریخ انقضا ندارد!

با این تفاسیر، آن چه که مناسب دیدیم تا در این شماره از نشریه بیاوریم، نامه ای است که رهبر انقلاب به جوانان آمریکا و اروپا نوشته است. نامه ای که از جوانان تقاضا دارد، اسلام را از پس تمام تحلیل ها و رسانه ها بشناسند. خودشان مبانی آن را بخوانند و خود نیز قضاوت کنند. نامه ای که بعد از خواندن آن، برای جوانان غیر آمریکایی و اروپایی نیز مناسب یافتیمش. چراکه ما هم، غالباً نسبت به مفاهیم دینمان دچار غفلت شده ایم. در فضایی پُر از قیل و قال های تبلیغاتی و رسانه ای فرو رفته ایم. و هر چقدر که بیشتر در این فضا مغروق شده ایم، بیشتر از واقعیت های فطری دینمان جداگشته ایم. و متأسفانه برخی از ما نیز، نسبت به آن کاملاً بی تفاوت گشته ایم. آری، وقت آن فرا رسیده که ما نیز کمی بیندیشیم!

نامه را در ادامه خدمتان می آوریم. باشد که با کمی انصاف و به دور از تمام تعصب ها و غرض ورزی ها، آن را خوانده و کمی در مورد آن تأمل نماییم.

حوادث اخیر در فرانسه و وقایع مشابه در برخی دیگر از کشورهای غربی مرا متقاعد کرد که درباره ای آنها مستقیماً با شما سخن بگویم. من شما جوانان را مخاطب خود قرار میدهم؛ نه به این علت که پدران و مادران شما را ندیده می‌انگارم، بلکه به این سبب که آینده ملت و سرزمینتان را در دستان شما میبینم و نیز حس حقیقت‌جویی را در قلبهای شما زنده‌تر و هوشیارتر می‌یابم. همچنین در این نوشته به سیاستمداران و دولتمردان شما خطاب نمیکنم، چون معتقدم که آنان آگاهانه راه سیاست را از مسیر صداقت و درستی جدا کرده‌اند. سخن من با شما درباره ای اسلام است و به‌طور خاص، درباره ای تصویر و چهره‌ای که از اسلام به شما ارائه میگردد. از دو دهه پیش به این سو — یعنی تقریباً پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی — تلاشهای زیادی صورت گرفته است تا این دین بزرگ، در جایگاه دشمنی ترسناک نشانده شود. تحریک احساس رعب و نفرت و بهره‌گیری از آن، متأسفانه سابقه‌ای طولانی در تاریخ سیاسی غرب دارد. من در اینجا نمیخواهم به «هراس‌های» گوناگونی که تاکنون به ملت‌های غربی القاء شده است، بپردازم. شما خود با مروری کوتاه بر مطالعات انتقادی اخیر پیرامون تاریخ، می‌بینید که در تاریخنگاری‌های جدید، رفتارهای غیر صادقانه و مزورانه‌ی دولتهای غربی با دیگر ملت‌ها و فرهنگ‌های جهان نكوهش شده است. تاریخ اروپا و آمریکا از برده‌داری شرمسار است، از دوره‌ی استعمارسرافکنده است، از ستم بر رنگین‌پوستان و غیر مسیحیان خجل است؛ محققین و مورخین شما از خونریزی‌هایی که به نام مذهب بین کاتولیک و پروتستان و یا به اسم ملیت و قومیت در جنگ‌های اول و دوم جهانی صورت گرفته، عمیقاً ابراز سرافکنندگی میکنند.

این به‌خودی‌خود جای تحسین دارد و هدف من نیز از بازگوکردن بخشی از این فهرست بلند، سرزنش تاریخ نیست، بلکه از شما

میخواهم از روشنفکران خود پرسید چرا وجدان عمومی در غرب باید همیشه با تأخیری چند ده ساله و گاهی چند صد ساله بیدار و آگاه شود؟ چرا بازنگری در وجدان جمعی، باید معطوف به گذشته‌های دور باشد نه مسائل روز؟ چرا در موضوع مهمی همچون شیوه‌ی برخورد با فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، از شکل‌گیری آگاهی عمومی جلوگیری میشود؟

شما بخوبی میدانید که تحقیر و ایجاد نفرت و ترس موهوم از «دیگری»، زمینه‌ی مشترک تمام آن سودجویی‌های ستمگرانه بوده است. اکنون من میخواهم از خود پرسید که چرا سیاست قدیمی هراس‌افکنی و نفرت‌پراکنی، این‌بار با شدتی بی‌سابقه، اسلام و مسلمانان را هدف گرفته است؟ چرا ساختار قدرت در جهان امروز مایل است تفکر اسلامی در حاشیه و انفعال قرار گیرد؟ مگر چه معانی و ارزشهایی در اسلام، مزاحم برنامه‌ی قدرتهای بزرگ است و چه منافعی در سایه‌ی تصویرسازی غلط از اسلام، تأمین میگردد؟ پس خواسته‌ی اول من این است که درباره‌ی انگیزه‌های این سیاه‌نمایی گسترده علیه اسلام پرسش و کاوش کنید.

خواسته‌ی دوم من این است که در واکنش به سیل پیشداوری‌ها و تبلیغات منفی، سعی کنید شناختی مستقیم و بی‌واسطه از این دین به دست آورید. منطق سلیم اقتضاء میکند که لااقل بدانید آنچه شما را از آن میگریزانند و میترسانند، چیست و چه ماهیتی دارد. من اصرار نمیکنم که برداشت من یا هر تلقی دیگری از اسلام را بپذیرید بلکه میگویم اجازه ندهید این واقعیت پویا و اثرگذار در دنیای امروز، با اغراض و اهداف آلوده به شما شناسانده شود.

اجازه ندهید ریاکارانه، تروریست‌های تحت استخدام خود را به عنوان نمایندگان اسلام به شما معرفی کنند. اسلام را از طریق منابع اصیل و مأخذ دست اول آن بشناسید. با اسلام از طریق قرآن و زندگی پیامبر بزرگ آن (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آشنا شوید. من در اینجا مایلیم بپرسیم آیا تاکنون خود مستقیماً به قرآن مسلمانان مراجعه کرده‌اید؟ آیا تعالیم پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و آموزه‌های انسانی و اخلاقی او را مطالعه کرده‌اید؟ آیا تاکنون به جز رسانه‌ها، پیام اسلام را از منبع دیگری دریافت کرده‌اید؟ آیا هرگز از خود پرسیده‌اید که همین اسلام، چگونه و بر مبنای چه ارزشهایی طی قرون متمادی، بزرگترین تمدن علمی و فکری جهان را پرورش داد و برترین دانشمندان و متفکران را تربیت کرد؟ من از شما میخواهم اجازه ندهید با چهره‌پردازی‌های موهن و سخیف، بین شما و واقعیت، سد عاطفی و احساسی ایجاد کنند و امکان دآوری بیطرفانه را از شما سلب کنند. امروز که ابزارهای ارتباطاتی، مرزهای جغرافیایی را شکسته است، اجازه ندهید شما را در مرزهای ساختگی و ذهنی محصور کنند. اگر چه هیچکس به‌صورت فردی نمیتواند شکافهای ایجاد شده را پر کند، اما هر یک از شما میتواند به قصد روشننگری خود و محیط پیرامونش، پلی از اندیشه و انصاف بر روی آن شکافها بسازد. این چالش از پیش طراحی شده بین اسلام و شما جوانان، اگر چه ناگوار است اما میتواند پرسش‌های جدیدی را در ذهن کنجکاو و جستجوگر شما ایجاد کند. تلاش در جهت یافتن پاسخ این پرسش‌ها، فرصت مغتنمی را برای کشف حقیقت‌های نو پیش روی شما قرار میدهد. بنابراین، این فرصت را برای فهم صحیح و درک بدون پیشداوری از اسلام از دست ندهید تا شاید به یمن مسؤلیت‌پذیری شما در قبال حقیقت، آیندگان این برهه از تاریخ تعامل غرب با اسلام را با آرزوگی کمتر و وجدانی آسوده‌تر به نگارش درآورند.

و كِتَابٌ ا... بَيْنَ اَظْهَرِكُمْ، اُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ، وَ اَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ، وَ اَعْلَامُهُ
بَاهِرَةٌ، وَ زَوَاجِرُهُ لَاطِحَةٌ، وَ اَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ، وَ قَدْ خَلَقْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ

در حالی که کتاب خدا رویاروی شماست، امورش روشن، و احکامش درخشان، و علائم هدایتش ظاهر،
و محرّماتش هویدا، و اوامرش واضح است، ولی آن را پشت سر انداختید.

بخشی از خطبه فدکیه

فاطمه ادیب

کارشناسی آی تی ۹۳

برگرفته از مقالات سید محمد روحانی پیرامون تفسیر قرآن کریم || شماره دوم

ویلیام گلاستون، از نخست وزیران سابق انگلستان، میگوید: اگر سه چیز را از مردم ایران بگیرید آنها خود به زیر سلطه ما می آیند و سومین آن ها قرآن است. کاری کنید که مردم قرآن را نخوانند یا اگر می خوانند نفهمند و به آن عمل نکنند و فقط آن را به عنوان یک کتاب مقدس مورد احترام قرار دهند....

شبهت مردم زمان ما با قوم نوح!

... وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزَلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَب مَعَنَا وَلَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ سَأُوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ
لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ﴿٤٣﴾ ...

از آنچه از آیات قرآن به دست می آید، قوم نوح به تجربه و معیشت مادی اعتقاد داشتند و وجود چیزی را که نمی دیدند باور نداشتند. در هنگام وقوع طوفان، آب آرام آرام بالا می آید تا حضرت نوح(ع) فرصت کافی برای جمع آوری حیوانات را داشته باشد و از طرفی مردم هم فرصت این که ایمان بیاورند را. اما آنها بر این باور بودند که این طوفان، یک طوفان معمولی است و طبق چیزی که تجربه و علم و دانششان به آن ها می گفت، آب و غذا و لباس برداشته و به بلند ترین کوه می رفتند! جواب پسر نوح به پدرش هم (گفت پناه خواهیم برد به کوه و آن جا در امان خواهیم بود) دقیقاً به همین خاطر بود.

ویژگی دوم این مردم در نگاهشان به زندگی، از منظر قرآن این است که مهم ترین موضوع معیشت و مهم ترین هدف، رسیدن به سود قابل محاسبه مادی است! اگر انبیاء ناچار بودند در نخستین سخنانشان بگویند که ما اجر و مزدی نمی خواهیم دقیقاً به همین دلیل بود که از دید مردم شان هر کس هر کاری می کند، به دنبال سود و منفعت مادی خودش است....

حالا کمی به زمان خودمان بیایم!

اصطلاح عقل گرایی «Rationalism» طرز فکری است که به دنبال محاسبه سود و زیان مادی است و به طور رایجی میان ما یا مدعیان روشنفکری زمانه ی ما هم دیده می شود:

- در عرصه دیپلماسی باید فقط بر مبنای عقلانیت تصمیم گرفت و نباید تصمیمات را بر پایه آموزه های دینی قرار داد.

- مفاهیمی مانند شهادت طلبی و بهشت و جهنم، چون قابل محاسبه نیستند، غیر عقلانی به حساب می آیند.

- نوجوانی که پرسش هایی درباره آرمانخواهی، عدالت، فلسفه زندگی و فلسفه خلقت در سر دارد. و بزرگ تر ها در برابر چنین پرسش هایی می گویند عاقل باش! تو باید به فکر مسائل عینی و ملموس زندگی باشی. شغل، درآمد و تحصیلات....

از نگاه یک مسلمان پای بند به دین، در چهارچوب تعالیم دینی تصمیم گرفتن؛ ولو این که گاهی اوقات با عقل محاسبه گر ما سازگار نباشد؛ همواره عاقلانه ترین کاری است که می توان انجام داد و نتیجه نهایی آن هم پر سود ترین نتایج است. چرا که کمترین نتیجه اش رسیدن به جنات تجری من تحتها الانهار می باشد. در حالی که در عقلانیت راسیونالی؛ وارد کردن بهشت، دوزخ و هر چیزی که قابل محاسبه با ابزار های ملموس مادی نباشد بیهوده است. مفاهیمی مانند شهادت طلبی، بهشت و جهنم؛ چون قابل محاسبه نیستند غیر عقلانی به حساب می آیند. در حالی که شهادت از منظر قرآن؛ پر سودترین معامله ای است که می توان به آن دست زد (ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة).

کسانی که از عقلانیت راسیونال طرف داری می کنند و آن را شرط پیش رفت جامعه می دانند؛ و به همین دلیل نیز طرف دار جدایی دین از سیاست هستند؛ از ما می خواهند دین را امری شخصی و درونی تلقی کنیم و آن را در شئون گوناگون زندگی دخالت ندهیم. این چیزی است که با سر تا پای جهان بینی دینی ما در تضاد است.

چرا باید سخنان خداوند را از صحنه محاسباتمان در زندگی حذف کنیم؟! آیا این همان نگاه قوم نوح نیست که به محاسبات ملموس و ظاهری اکتفا می کردند و همه هدفشان در زندگی منفعت مادی بود؟